

## هنر چیست ؟

(۳)

از آن زمان که افراد طبقات ممتازه ایمان خویش را در باره «مسیحیت کلیسایی» از دست دادند، مقیاس خوبی و بدی در هنر «زیبائی» شد، یعنی لذتی شد که از هنر بدست میآید. جهت تطابق با این نظر که درباره هنر پیدا شده بود، از بین طبقات عالییه، خود بخود يك تئوری زیبایی شناسی- که برطبق آن هدف هنر در تجلی زیبایی مستتر است- ظهور نمود تا چنین مفهومی را توجیه کند.

بیروان تئوری زیبایی شناسی، در تأیید صحت آن، تأکید میکنند که این تئوری ساخته و پرداخته ایشان نیست، بلکه در جوهر اشیاء نهان است و حتی مورد قبول یونانیان باستان نیز بوده است. ولی این ادعا کاملاً یکجانبه است و پایه و اساسی جز این ندارد که برای یونانیها، بسبب سطح نازل ایدآل اخلاقی ایشان، - در قیاس با ایدآل مسیحیت- مفهوم «خوبی» (toagaton) با مفهوم «زیبای» (tokalon) نمایز آشکاری نداشته است. کمال عالی «خوبی» که نه تنها با «زیبائی» هم آهنگ نیست، بلکه از جهات بسیار مخالف آن نیز هست، و حتی یهودیان هم در زمان «اشعیاء» (۱) از آن آگاه بودند و در مسیحیت نیز با وضوح کامل بیان شده است، برای یونانیها از هر جهت ناشناس بود.

آنها گمان میکردند که «زیبای» یقیناً خوب هم هست. درست است، متفکران پیشرو یونان: سقراط و افلاطون و ارسطو دریافته بودند که خوبی با زیبایی هم آهنگ تواند شد. سقراط زیبایی را مستقیماً تابع خوبی قرار داده بود؛ افلاطون برای اینکه دو مفهوم را بایکدیگر پیوند دهد، سخن از زیبایی روحانی گفته است؛ ارسطو از هنر خواستار يك عمل اخلاقی شده است که بر مردم اثر نهد، (katarisis) (۲) ولی با اینهمه، حتی این متفکران نیز قادر نبوده اند از این تصور کلی که زیبایی و خوبی هم آهنگند دست شویند. از این رو در زبان آن زمان، دست با استعمال لغت مرکب (kalokagatia) (زیبائی و خوبی)

۲ - کلمه یونانی بمعنی: صفا

۱ - یکی از پیامبران بنی اسرائیل

که بیان کننده این اتحاد بود زده اند.

ظاهراً متفکران یونانی رفته رفته بآن مفهوم «خوبی» که در «بودیسم» (۱) و مسیحیت بیان گردیده است نزدیک شده و خود را بخاطر بر قراری ارتباط بین زیبایی و خوبی سرگردان ساخته اند. داورهای افلاطون درباره «زیبایی و خوبی» آکنده از خلاف گوئیها است.

همین اختلال و سردرگمی عقاید را، اروپائیهائی که ایمان خویش را همه جانبه از دست داده بودند، کوشیدند که تا سطح يك قانون بالا برند و اثبات کنند که این همبستگی زیبایی و خوبی با یکدیگر، درست در جوهر موضوع نهان است و زیبایی و خوبی باید که هم آهنگ باشند و نیز می گفتند که کلمه و مفهوم (Kalokagatia) (که برای يك یونانی معنای داشت و برای يك اروپائی بهیچ رو دارای معنایی نیست) عالیترین اید آل بشریت را تشکیل میدهد.

بر پایه این تعبیر غلط، دانش نو، یعنی زیبایی شناسی بنا گردید. از آنجهت که این علم جدید توجیه شود، تعالیم پیشینیان در بساطه هنر آنچنان تفسیر شد که چنان جاوه کند که این دانش جدید اختراع یعنی زیبایی شناسی، نزد یونانیهای نیز وجود داشته است.

در حقیقت، تمکرات قدما درباره هنر بهیچ رو شبیه اندیشه های مانیست. از اینرو «بنار» (۲) در کتابهای خود که پیرامون زیبایی شناسی ارسطو نوشته است کاملاً صحیح میگوید: «برای کسیکه بخواهد از آغاز مطالعه کند، نظریه زیبایی شناسی و هنر در مکتب ارسطو متفاوت است، همچنانکه در مکتب افلاطون و پیروان او تفاوت دارد» (۳) در واقع، اندیشه های پیشینیان در باره هنر، نه تنها استتیک ما را تأیید نمیکند، بلکه تعالیم زیبایی شناسی ما را در باره «زیبایی» رد میکنند. ولی باینجه، در تمام زیبایی شناسیها، از زیبایی شناسی «شاسلر» (۴) گرفته تا زیبایی شناسی نایت (۵) این موضوع که:

«دانش زیبایی» یعنی زیبایی شناسی، از جانب قدما: سقراط و افلاطون و ارسطو آغاز گردیده و تا اندازه ای از طرف پیروان اپیکور (۶) و سنکا (۷) و رواقیون (۸) و پلوتارک (۹) و پلوتینوس (۱۰) نیز دنبال گرفته شده اثبات گردیده است. و نیز میگویند که: این علم ناگهان در قرن چهارم بسبب حادثه نامیمونی ناپدید گشت و تا مدت هزار و پانصد سال غایب بود و آنگاه بسال هزار و هفتصد و پنجاه، پس از يك فاصله هزار و پانصد سال، دوباره در آلمان از تعالیم بومگارتن (۱۱) سردر آرد. (۱۲)

شاسلر میگوید، از زمان پلوتینوس پانزده قرن میگذرد ولی در این مدت در جهان زیبایی و هنر کوچکترین علاقه و توجه علمی بچشم نمیخورد. او میگوید این هزار و پانصد

### ۱ - Buddhism

### ۲ - Bénard

۳ - بنار: «جمال شناسی ارسطو و اخلاف او» پاریس - ۱۷۸۹ - ص ۲۸

۴ - Schasler

۵ - Knight

۶ - Les Epicuriens

۷ - Sénéca

۸ - Stoïciens

۹ - Plutarch

۱۰ - Plutinus

۱۱ - Baumgarten

۱۲ - در صفحه بعد بخوانید

سال را برای زیبایی شناسی و برای توسعه و پیشرفت علمی این دانش، ازدست رفته باید شمرد.

حقیقتش را بخواهید چنین نیست. دانش زیبایی شناسی یعنی دانش آنچه که زیباست، هرگز ناپدید نشده و هیچگاه نیز نمیتوانست ناپدید شد، زیرا هرگز وجود نداشته است؛ آنچه وجود داشت این بود: یونانیها نیز درست همچون مردمان دیگر، همیشه و در هر جا به هنر هم نظیر چیزهای دیگر مینگریسته اند یعنی: تنها آنرا وقتی خوب میدانسته اند که این هنر به خدمت «خوبی» (آنطور که خود خوبی را ادراک میکردند) گمربندد؛ رنگامی آنرا بد میشمردند که مخالف این خوبی باشد. ولی خود یونانیها، آنقدر رشد و تکاملشان کم بود که خوبی و زیبایی بنظرشان هم آهنگ میآمد.

بر همین جهان بینی ناقص و بدوی یونانیهاست که دانش «زیبایی شناسی» بنیان نهاده شده، دانشی که مردان قرن هیجدهم مخترع آن بوده اند و مخصوصاً بومارتن آنرا به صورت یک تئوری درآورده است.

یونانیها هرگز علمی که مربوط به زیبایی شناسی باشد نداشته اند (چنانکه هر کس کتاب زیبای «بنار» را درباره ارسطو و پیروانش و کتاب «والتر» (۱) را در باره افلاطون بخواند مجاب میشود). تئوریهای زیبایی شناسی و خود عنوان «علم» که برای آن قائل شده اند، در حدود صد و پنجاه سال پیش (کتاب سال ۱۸۹۷ نوشته شده است. مترجم) از بین طبقات ثروتمند مسیحی اروپا برخاست و در یک زمان، بین چند ملت: ایتالیاییها و هلندیها و فرانسویها و انگلیسیها رواج یافت. ولی شاید گذار و مؤسس آن که بدان جاه علمی و تئوریک پوشانید، بومگارتن بود. او بیماری قریبه سازنها و تفصیلات و شرح جزئیات، که سطحی و ناشی از فضل فروشی و در عین حال از صفات مشخصه آلمانهاست، این تئوری را اختراع و تفسیر کرد. میتوان گفت تئوری هیچکس توده های مردم تحصیل کرده و با سواد را نه اینچنین خشنود ساخته و نه اینچنین با آمادگی و عدم قضاوت انتقاد آمیز، بخود جلب کرده است. این تئوری چنان خوش آئند ذائقه طبقات عالی بود که با وجود یکطرفگی بودن کامل، قلت و نارسائی مسائل آن، از جانب باسوادان و بی سوادان بعنوان یک موضوع انکار ناپذیر و مسلم تکرار شد.

## ۱- Walter

۱۲- (باورقی صحنه نبل) «فاصله هزار و پانصد ساله ای که بین نظریات هنری - فلسفی افلاطون و ارسطو و پلوتینوس وجود دارد؛ ممکن است برجسته و بارز جلوه کند. با اینحال اصولاً نمیتوان گفت که در این فاصله زمان، از موضوعات زیبایی شناسی سخنی نبوده یا اینکه بین نظریات هنری ایندو دسته از فلاسفه ارتباطی وجود نداشته است. صحیح است که در نتیجه آن: علمی که ارسطو بنیان گذاشته بهیچ منتهی گشته است، با اینحال در آن فاصله زمان تمایل و علاقه معینی برای مسائل زیبایی شناسی ابراز شده است... این یک هزار و پانصد ساله ای که در جریان آن، روح جهان در نتیجه مبارزات تنوع و گوناگون، بصورت کاملاً نوین زندگی بدل گشته است، از لحاظ تکامل و بسط و توسعه بیشتر این علم، برای زیبایی شناسی، «از دست رفته» محسوب میشود».

این گفته که : «Habent rnt sua fata libelli pro capite lectoris»

(سرنوشت کتابها باندیشه خواننده بستگی دارد) وحتی ثنوریهای مجزای دیگر نظیر :

«Habent sua fata» (۱) هر کتاب سرنوشتی مخصوص بخود دارد) بسبب وضع غلط

اجتماع، درچنین اجتماعی، و بخاطر این اجتماع، اختراع میشوند.

هر گاه فرضیه ای وضع غلط و نادرست قسمتی از جامعه را توجه کند، بی آنکه بی بایکی

وحتی دروغ آشکار آن مورد توجه و اهمیت قرار گیرد، ازطرف آن بخش از جامعه قبول

میشود و بصورت ایمان پذیرفته میگردد.

بمعنا مثال میتوان از ثنوری مشهور و بی اساس «مالتوس» (۲) در باره از یاد جمعیت

جهان با تصاعد هندسی، و افزایش وسائل معیشت دنیا با تصاعد عددی، و در نتیجه جمعیت

پیش از اندازه عالم نام برد؛ و نیز چنین است ثنوری تنازع بقا و بقای انب که بعنوان

اساس پیشرفت و تکامل بشری بشمار آمده است. مهم نیست که چنین ثنوریهایی ممکن

است ناچه حد بی مأخذ و تا چه اندازه مخالف هر آنچه برای بشریت شناخته شده است باشند،

اهمیت ندارد که این ثنوریها تا چه اندازه برخلاف اخلاق باشند؛ این ثنوریها بی آنکه

انتقادی در باره آنها حمل آید، بمنزله ایمان قبول میشوند و گاهی تاقرنها با تصبی که در

مردم تحریک شده است؛ در باره آنها موعظه میشود؛ تا اینکه مقتضیاتی که این ثنوریها آنرا

توجیه میکنند از بین برود و یا ابتدال و بیدزگی فرضیه های تبلیغ شده بیش از اندازه آشکار

و نمودار گردد.

ثنوری برجسته بومگارتن هم در باره اصول سه گانه: خوبی و زیبایی و حقیقت ،

چنین است از این ثنوری چنین استنباط میشود: بهترین کاری که از عهده هنر ملل مسیحی

مذهب، که هزار و هشتصدسال با عیسویت سر برده اند بر می آید اینست: این هنر برای ایدآل

زندگی خوبش همان ایدآلی را انتخاب کند که دو هزار سال پیش، ملتی کوچک و نیم وحشی

و صاحب برده پذیرفته بود؛ همان ملتی که برهنگی تن آدمی را بخوبی نمایانده و عمارات

زیبارا بنا کرده است. هیچکس این تناقضات را ندیده است. دانشمندان در باره «زیبائی»

یکی از اجزاء سه گانه استتیک: زیبایی، حقیقت، خوبی، مقالات و رسالات مطول و مبهم

میشوند: «Le beau-le vrai: das Gute» «Das Schöne - das wahre - das Gute»

(۳) le Bon»

این کلمات و افلاسفه و زیبایی شناسان و هنرمندان و خواص و داستانسران و باور قوی

نویسان روزنامه ها، باحروف بزرگ تکرار میکنند و بنظر همه آنها چنین میرسد که با

ادای این کلمات مقدس، سخن از یک چیز مشخص و معلوم و محقق میگویند - چیزی که

داوریهای ما میتواند بر آن قرار گیرد. در حقیقت این کلمات نه تنها معنی مشخصی ندارند،

بلکه از اینجهت بکار میروند که بهتر موجود، هر معنی مشخصی را نسبت دهند و نیز، بدن

سبب مورد نیازند که معنی دروغینی را که ما بهتر نسبت میدهم توجه کنند؛ هنری که

ناقل انواع احساسات است و خود تاوقتی مقبول است که این احساسات با لذت بخشند .

۱- کلمه کوتاه است از شاعر نحوی «نرتیانوس موروس» - خود این شاعر مصداق

اندیشه خوبش واقع شده، زیرا که از اوجز این نیم بیت اثری باقی نمانده است و آنرا هم از

دیگری میبندارند! ۲ - Malthus ۳- «زیبائی-حقیقت-خوبی»

اگر برای یکبار هم شده است، بر این اصول سه گانه (که برای ما از لحاظ درستی و صحت بمنزله تثلیث مذهبی شده اند)، بر سبیل عادت ننگریم، و از خود بیرسیم: از این سه کلمه که سازنده این سه اصلند چه میفهمیم، و این سؤال را بدین سبب از خود کنیم که خویش را از جهت موهوم بودن کامل اتحاد این سه کلمه و سه مفهوم کاملاً قانع سازیم، (مفاهیمی که مطلقاً باهم متفاوت و بالاتر از همه در معنی بایکدیگر غیر قابل مقایسه اند تا بتوان آنها را در یکجا جمع کرد)، آنگاه بی پایگی سخن زیبایی شناسان بیش از پیش بر ما آشکار میگردد.

خوبی و زیبایی و حقیقت را بر جایگاه بلندی نهاده اند و این سه مفهوم را چنین شناخته اند که اصلی و اساسی و ماوراء الطبیعه اند؛ ولی در حقیقت چنین چیزی وجود ندارد. دنباله دارد

مقاله دوم کتاب (مندرج در شماره دوم مجله) دچار اغلاط فراوان و عجیب چاپی شده بود، چنانکه در چند مورد حتی از سیاق عبارت نیز معنی جمله مفهوم نمیشد. اینک با پوزش از خوانندگان گرامی برخی از آن اغلاط را در اینجا درست میکنیم و تصحیح بقیه آنرا بعهده خوانندگان و امید داریم:

ص ۵۴- سطر ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ درهم و غلط است.

ص ۵۵- وضع ما تا این زمان، غلط- وضع تا این زمان درست است.

ص ۵۵- اعتقاد کور کورانه خویش را با تبیین کلیسای انبیا میگردند و آن چسبیده بودند در این جمله «و» زیادی است و بجای آن باید «،» باشد.

ص ۵۶- نازور مندها، غلط- نازور مندر است.

ص ۵۶- لکن تعالیم مسیحیت را «کلمه» لکن» زیاد است.

ص ۵۷- بلکه ضروری «غلط- بلکه ضروری» درست است.

ص ۵۷- بدین سبب غلط- بدین سبب درست است.

ص ۵۷ «رنسانس دانشها و هنرهای» غلط «رنسانس دانشها و هنرها» صحیح است.

ص ۵۷- تردید و گمان پیداشده «غلط- تردید و گمان پیداشده» درست است.

ص ۵۷- حلی پاپها و کشیها غلط- حتی پاپها و کشیها درست است.

ص ۵۷- زیرا غیر کافی بود «این تعالیم میدهند» غلط- زیرا غیر کافی بودن این تعالیم را میدیدند درست است.

ص ۵۷- درک خشن و زمخت غلط- درک خشن و زمخت درست است.

ص ۵۷- افلاطون آنرا محکوم کرده بود در آوردند- غلط، رو آوردند درست

است و «بسیاری اغلاط ناهنجار دیگر